

مفهوم‌شناسی و حقیقت‌یابی حیات طیبه از منظر قرآن

* عبدالله حاجی‌صادقی

** ابوالقاسم بخشیان

چکیده

حیات طیبه، حیات حقیقی انسانی است که حیات دنیوی با همه گسترده‌گی‌اش بستر آن، و حیات اخروی با جاودانگی و اهمیتش تبلور این حیات حقیقی است. این حیات اصیل و حقیقی، واقعیتی وری حیات ظاهری است که در همین دنیا حاصل می‌شود. حیات طیبه برخاسته از مرتبه بالای روح انسانی است. انسان مؤمن در سیر متعالی و تعالی معنوی خویش که تولدی بعد از تولد می‌یابد، به افاضه الهی از دل ایمانش مؤید به روحی می‌شود که حیات طیبه ثمره آن است. اگر حیات طیبه حیاتی جدید و برتر از حیات معمولی و منشأ آثاری بس ارزشمند برای انسان مؤمن است، در حقیقت مؤمن حائز مرتبه جدیدی از روح شده که از پرتو آن روح، این حیات و آثارش پدیدار شده است. البته این مرتبه فائده روح که استعداد ویژه‌ای بوده و اکنون فعلیت یافته است، ظهور و شکوفایی‌اش را از ایمان و عمل صالح می‌گیرد.

واژگان کلیدی: حیات طیبه، روح‌الایمان، روح‌القدس، حی متاله.

* استادیار علوم قرآن و حدیث مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی
** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی (نویسنده مسئول):
(d.bakhshian@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۰۸

مقدمه

در ضمن آیات قرآن از حیاتی خاص مومنان با عنوان «حیات طیبه» یاد شده است: «فَلنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل، ۹۷).

با درک این حقیقت که قرآن قائل به حیات طیبه برای انسان است، این سؤال اساسی به ذهن می‌رسد که از این منظر، مفهوم حیات طیبه و حقیقت آن چیست؟ این تحقیق در صدد پاسخ این پرسش است.

ارزش حقیقی انسان و وصول او به مقام خلیفه‌اللهی در گرو این حیات است و انسان فاقد این حیات، در ردیف دیگر حیوانات و در حقیقت در مدار حیوانی زیست می‌کند. از این رو، کاوش حقیقت این نوع متعالی حیات ضرورت مضاعف دارد.

چیستی حیات طیبه

برای درک چیستی حیات طیبه مناسب است اول دو واژه «حیات» و «طیبه» مفهوم‌شناسی شوند. واژه حیات در مقابل موت، به معنای زندگی و زنده بودن است و آن را نیروی رشد و حرکت و احساس نیز گفته‌اند (راغب، ۱۴۰۴، ص ۲۶۹). حیات در نظر قرآن کریم اعم از حیات نباتی، حیوانی و انسانی است.^۱

طیبه یا طیب به معنای پاک و پاکیزه و آن چیزی است که انسان به طور طبیعی به آن تمایل دارد. در مقابل خبیث و ناپاک که انسان از آن متنفر است، می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۵۶۳). بر این اساس، حیات طیبه در لغت به معنای زندگی پاکیزه و خالص از هر آلودگی است. مرحوم علامه طباطبایی در اشاره به این معنا می‌گویند: «علت اینکه چرا قرآن آن زندگی را با

۱. «و الحياة أعمّ من أن تكون في النباتات: "يحيى الأرض بعد موتها"، فأنها حياة نباتية؛ أو في الحيوان: "ربّ أرنى كيف يحيى الموتى"، أو في الإنسان: "ما هي إلا حياتنا الدنيا"، "و هو الذي أحياكم"؛ أو في مطلق الحياة: "و الله يحيى و يميت"، "يخرج الحي من الميت"؛ أو في الحياة المعنوية: "فلنحيينه حياة طيبة"، "إذا دعاكم لما يحييكم"؛ أو في الدار الآخرة: "و إن الدار الآخرة لهي الحيوان"، "لا يموتُ فيها و لا يحيى" (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۳۷).

وصف طیب توصیف فرموده، چون حیاتی خالص است که خبائتی در آن نیست» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۹۴).

زندگی طیبه در حقیقت پیدایش حیاتی جدید و فوق حیات معمولی و ظاهری است، حیاتی برخوردار از نورانیت.

این حیات، شکوفه شکوفایی مرتبه فائقه روح است که با اتصاف به ایمان و عمل صالح برای انسان پدید می‌آید. توضیح اینکه، در اندیشه قرآنی برای حیات، معنایی دقیق‌تر از آنچه به نظر ساده و سطحی انسان می‌رسد، می‌یابیم؛ چون در نگاه سطحی، حیات عبارت است از زندگی دنیوی از روز ولادت تا رسیدن مرگ، که دورانی است توأم با شعور و فعل ارادی که نظیرش یا نزدیک به آن در حیوانات نیز یافت می‌شود. لکن خداوند سبحان غیر از این زندگی دنیایی، زندگی دیگری را برای انسان مطرح می‌کند که نتیجه آن کمال وجود آدمی و تحقق بخشیدن اغراض روحی و معنوی انسان است. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اجابت کنید خدا و رسولش را زمانی که شما را می‌خوانند بدانچه زنده‌تان می‌سازد، و بدانید که خدا حائل میان مرد و دل اوست، و اینکه به‌سوی او محشور می‌شوید» (انفال، ۲۴).

این آیه به‌روشنی از حیات برای کسانی که خود دارای حیات‌اند سخن به‌میان آورده است. طبیعتاً حیات موردنظر باید غیر از حیات معمول برای انسان‌ها باشد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «یکی از آیاتی که رسماً مردم را به دو دسته منقسم کرده است، دسته زندگان و دسته مردگان، و قرآن را عامل حیات و پیغمبر را محیی، یعنی حیات‌بخش و زنده‌کننده معرفی کرده است، آیه‌ای است که شاید صریح‌ترین آیات قرآن در این مورد است؛ می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ"؛ ... می‌گوید این پیغمبر برای شما حیات و زندگی آورده است. شما الآن مرده‌اید، خودتان نمی‌فهمید؛ بیاپید تسلیم این طیب روحانی مسیحادم بشوید تا ببینید چگونه به شما زندگی می‌دهد» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲۵، ص ۴۴۹).

قرآن به پیروان خود می‌آموزد که از نگاه محدود ظاهری به حیات پرهیز کنند و با اندیشه واقع‌بینانه به آن بنگرند. حیات بدین معنا نیست که آدمی چند صباحی در نشئه طبیعت چون

گیاهان و حیوانات حرکت و احساسی داشته باشد و با سپری ساختن روزگار، پرونده حیات او بسته شود؛ بلکه این نازل‌ترین مرتبه حیات و لازم حیات حقیقی اوست. در واقع انسان در این مرتبه حیات دارد، اما حیات حقیقی او این نیست. وی به حیات حسی و خیالی زنده است، اما به حیات عقلی و معنوی مرده است. بر همین اساس، قرآن کریم با دقیق‌ترین تعبیرها همین انسان‌های زنده را به حیات دعوت می‌کند. اگر حقیقت حیات همین تحرک و تنفس و گذراندن روزگار با اشتغال به امور مختلف فردی و اجتماعی بود، چه لزومی داشت خداوند بشر را به حیاتی دیگر فراخواند. روشن است که مراد از حیات در آیه پیش‌گفته، حیات ظاهری و جسمانی نیست؛ زیرا مخاطب آیه کسانی هستند که از این حیات برخوردارند. از این‌رو هر عقل سلیمی حکم می‌کند که مراد از آیه مذکور، معنایی دقیق‌تر و ظریف‌تر از زندگی، یعنی حیات حقیقی انسان بر مبنای اندیشه و ایمان به خداست که در جهت هدف منطقی و متعالی قرار گرفته است (ر.ک به: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۷، ص ۱۷۲؛ ۱۳۸۷، ج ۱۱، ص ۵۴۳؛ ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۶۲۱).

آنچه در چیستی زندگی پاک و طیب مورد تأکید است اینکه، این حیات، حیات واقعی و رای حیات ظاهری است. خداوند می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مُتِينًا فَأَخِينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون‌آمدنی نیست؟ این‌گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است» (انعام، ۱۲۲). این آیه از حیات مؤمن و مرگ غیر مؤمن سخن می‌گوید. شخص احیاشده مورد اشاره در آیه، زنده دل‌مرده‌ای بوده است که خدا بر او حیاتی غیر از حیات ظاهری افاضه و به او نور سلوک عطا نموده است؛ این زندگی همان حیات پاک، طیب و واقعی و رای حیات ظاهری دنیوی است.

انسان برخوردار از چنین حیاتی غرق در محبت و قرب الهی زندگی سر می‌کند و جز خیر و سعادت نمی‌یابد. عقل و اراده انسان در این حیات در افقی دور از دسترس دیگران کارگر است گرچه در ظاهر آنان چنین واقعیت‌هایی آشکار نیست. پس این شعور و اراده فوق شعور و اراده دیگران بوده و ناگزیر منشأ دیگری دارد که همان حیات پاک و جاودان انسانی است. پس انسان‌های دارای علم و ایمان و آنانی که پروردگار خود را شناخته و با این شناخت از غیر او قطع علاقه

نموده‌اند، دارای حیاتی فوق حیات سایر انسان‌ها هستند؛ این کسان اموری را درک می‌کنند که در وسع و طاقت دیگران نیست و چیزهایی را اراده می‌کنند که دیگران از اراده کردن آن عاجزند. خدای تعالی این حیات را حیات طیبیه خوانده است: "فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً" و بالاتر از آن، برای مردم باایمان روح مخصوصی اثبات کرده است: "وَلَوْلِكَ كَتَبَ فِي قُلُوْبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَاَيَّدَهُم بِرُوْحٍ مِّنْهُ".

علامه طباطبایی در اشاره به این مطلب می‌گویند: بدیهی است اینکه می‌گوییم برای مؤمن حیات و نوری دیگر است، مجازگویی نبوده، بلکه راستی در مؤمن حقیقت و واقعیتی دارای اثر وجود دارد که در دیگران وجود ندارد، و این حقیقت سزاوارتر است که اسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در دیگر مردم است و آن را در مقابل حیات نباتی، حیات و زندگی حیوانی می‌نامیم» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۶۷-۴۶۵).

در صدر آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَّلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيَّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام، ۲۲) سخن از کسی است که خدا به او حیاتی ویژه و نورانی‌تری خاص عطا نموده و در ذیل آن از کافرین سخن رفته است. از این تقابل معلوم می‌شود که کافر در فرهنگ قرآن مرده به حساب می‌آید. به نظر می‌رسد به دلیل فقدان همین حیات عالی و طیب انسانی، قرآن کریم کافر را مرده به حساب آورده است.^۱

قبل از اینکه چگونگی تحقق حیات طیبیه را مورد بررسی قرار دهیم، مناسب است به نکاتی توجه نماییم.

یک. حیات طیبیه، حیاتی جدید است.

چنان‌که در مباحث قبلی بیان شد، حیات پاک مطرح‌شده در قرآن، حیاتی جدید است که سنخیتی با حیات طبیعی حیوانی ندارد.

۱. مفسر فرزانه معاصر آیت‌الله جوادی آملی در این باره نوشته‌اند: «قرآن از موحد به زنده یاد می‌کند و کافر را برابر او قرار می‌دهد؛ یعنی انسان یا زنده است یا کافر: "لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ" (یس، ۷۰) و این تقابل نشان زنده بودن موحد و مرده بودن کافر است؛ چنان‌که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند، برسانی: "وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ" (فاطر، ۲۲). کسانی را که در قبر بدن و طبیعت گرفتارند و هم‌اکنون زنده به‌گورند، نمی‌توانی بشنوانی و هدایت کنی؛ یعنی کافر مرده است» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۵۸۸؛ ۱۳۸۸، ج ۷، ص ۶۲۴).

علامه طباطبایی در تفسیر فقره شریف «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» می‌نویسند:

«در جمله "فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً"، حیات به معنای القای جان در موجود و افاضه حیات به آن است. پس این جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند، به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده، زنده می‌کند و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می‌دهد؛ آیه شریفه نظیر آیه "أَوْ مَنْ كَانَ مِنَّا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ" (انعام، ۱۲۲) که افاده می‌کند خدای تعالی حیاتی ابتدایی و جداگانه و جدید افاضه می‌فرماید ... و آیه "أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ" (مجادله، ۲۲) می‌باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۴۹۱).

دو. حیات طیبه در همین دنیا حاصل می‌شود.

با تدبیر در آیه شریفه «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل، ۹۷) درمی‌یابیم که حیات معنوی و طیب مختص آخرت نیست، بلکه با تحقق شرایط در همین عالم حاصل می‌شود؛ زیرا از آنجاکه ایمان و عمل صالح از امور معنوی‌ای هستند که در همین عالم تحقق می‌یابند، به ناچار حیات طیبه مترتب بر ایمان و عمل صالح نیز در همین عالم محقق می‌شود. البته آثار این حیات معنوی در آخرت ظهور می‌یابد؛ چون آنچه خداوند از نعمت‌های معنوی به بندگانش در آخرت عطا می‌کند، نتایج نعمت‌های معنوی عطاشده او در همین دنیاست؛ چنان‌که ذیل آیه کریمه که سخن از جزای نیکوتر از عمل در آخرت را مطرح نموده است، مؤید این بیان می‌باشد (سعادت‌پرور، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۶؛ نیز ر.ک به: مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲۲، ص ۸۹). امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید: «اگر کسی با عمل توانست این قیود را بشکند و عمل‌ها را به عمل صالح واحد برگرداند و او را در راه به ورد واحد ارجاع دهد، "فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً"؛ خدا می‌فرماید: این عامل به عمل صالح را به زندگی طیب و طاهر زنده می‌کنیم. نه اینکه گمان کنی چنین کسی در این عالم در زندگی طیب و طاهر نیست؛ بلکه اگر عامل صالح شد، در این عالم زندگی طیب و طاهر پیدا می‌کند» (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۴۶۵).

سه. حیات جدید آثار ویژه‌ای غیر از حیات ظاهری دارد.

آیاتی که متعرض این حیات هستند، آثاری حقیقی برای آن نشان می‌دهند که سنخیتی با حیات ظاهری ندارد و انسان فاقد این حیات از آن بی‌بهره است. مفسر فرزانه معاصر آیت‌الله جوادی آملی

در این زمینه می‌نویسد: سالک با سیر انفسی و انجام عمل صالح در حال ایمان به حیات طیبه دست می‌یابد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً؛ هر مرد یا زن مؤمنی که کاری نیک و شایسته کند (از حسن فاعلی و حسن فعلی، هردو برخوردار باشد)، او را به حیات طیب (زندگانی پاک و خوش) زنده بداریم. این حیات طیبه، برتر از حیات حیوانی مشترک بین انسان و حیوان است و آثاری که قرآن برای آن ذکر کرده، بسیار بالاتر از اثرات حیات مادی و عادی است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۶۲) از جمله:

۱. نورانیت دل

یکی از آثار حیات طیبه، نورانیت دل انسان است؛ نورانیتی که انسان با آن طی طریق تعالی می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ... يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا ... برای شما نوری قرار دهد که به [برکت] آن راه سپرید» (حدید، ۲۸). نیز می‌فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مُتَّبِعًا فَآحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این‌گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است» (انعام، ۱۲۲).

امام سجاده (ع) در مقام دعا عرض می‌کند: «الهی... هَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ؛ خدایا! نوری به

من عطا کن تا با آن در میان مردم سیر کنم» (صحیفه سجاده، دعای ۲۲).

۲. استغراق در نعمت‌های معنوی

صاحب این حیات طیب، مستغرق در نعمت‌های معنوی است؛ حقایق را می‌بیند و در خود عزت و کرامت می‌یابد؛ چون به معدن عظمت متصل شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۲).

۳. مشاهده ملکوت

از جمله دستاوردهای سلوک الهی و وصول به حیات طیبه، مشاهده ملکوت است؛ چنان‌که آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید» (انفال، ۲۵) بر این مشاهده

ملکوتی دلالت دارد. این علم به احاطه حق تعالی و حائلیت او بین انسان و قلبش که محصول حیات طیبیه است، برترین مرحله علم و شهود ملکوت است.

امامان معصوم در طلب این مقام رفیع به خدا عرض می‌کردند: «الهی وَ أَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ؛ چشمان دل ما را در پرتو نگاه به خودت نورانی کن؛ تا جایی که دیدگان دل همه حجاب‌های نور را پاره نموده و به معدن عظمت متصل گردد» (ابن طاووس، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۹۹).

فرایند تحقق حیات طیبیه

انسان مؤمن در سیر متعالی خویش که با طی مراتب تعالی معنوی، تولدی بعد از تولد می‌یابد، در واقع مؤید به روحی جدید شده که حیات طیبیه پرتو آن است. به بیان دیگر، اگر حیات طیبیه حیاتی جدید و فوق حیات معمولی و منشأ آثاری بس ارزشمند برای مؤمن است، در حقیقت مؤمن حائز روح جدیدی شده که از پرتو آن روح، این حیات و آثارش پدیدار شده است. این خلاصه کلام در بیان فرایند تحقق حیات طیبیه در انسان از منظر قرآن می‌باشد. برای تحلیل بیشتر باید گفت وجود انسانی هنگامی تحت پوشش حیات معنوی و طیب قرار می‌گیرد که قبل از آن در فضای روح انسان، اتفاق جدیدی رخ داده باشد و قابلیت نهفته در روح برای ظهور در مرتبه بالاتر به فعلیت رسیده باشد.

خداوند متعال در وصف مؤمنان می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن جوی‌هایی روان است درمی‌آورد؛ همیشه در آنجا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگاران‌اند» (مجادله، ۲۲).

علامه فقید طباطبایی در ذیل «وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» در تعبیری دارد؛ از نظر او، واژه "تأیید" به - معنای تقویت است، فاعل جمله "أَيَّدَهُم"، "اللَّهُ" است، و ضمیر در "منه" نیز به "اللَّهُ" باز می

گردد؛ و کلمه "من" ابتدائیه است؛ پس مراد آن است که خدای تعالی این‌گونه انسان‌ها را به روحی از خود تقویت نموده است. نکته مهم این که "روح" در واقع مبدأ حیات، و منشأ قدرت و شعور است. بنابراین در مؤمن غیر از روح بشریت که در همگان است، روحی دیگر وجود دارد که موجب حیاتی دیگر می‌شود، و ملازم با قدرت و شعوری دیگر است. پس آثار این حیات طیب نیز طیب خواهد بود، و این آثار طیب، همان است که در آیه "أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" (انعام، ۱۲۲) و آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ" (حدید، ۲۶) از آن تعبیر به نور شده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۳۴۲-۳۴۰).

در اینکه مرتبه ویژه‌ای از روح منشأ حیات طیبه است و با شکوفایی آن مرتبه فائحه روح، حیات پاکی سایه خود را بر انسان می‌گستراند، علاوه بر آیات قرآنی، معصومین(ع) نیز بیانات ارزشمندی دارند؛ از جمله روایتی در کافی است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۷۲) که مردم را دارای سه روح (که هر روحی منشأ آثار خاص خودش می‌باشد) دانسته و برای مؤمن روح چهارمی (روح‌الایمان) اضافه نموده و برای پیامبر(ص) و ائمه(ع) روح پنجمی (روح‌القدس) قائل شده است. روح‌الایمان و روح‌القدس دارای آثاری هستند که مهم‌ترین آن همان حیات طیبه است. انسان‌های فاقد این دو روح، از حیات طیبه محروم‌اند. این روایات نشانگر آن هستند که هر حیات جدیدی که دارای آثاری است، خود متکی به روح جدیدی (مرتبه‌ای از روح) می‌باشد. امام صادق(ع) می‌فرماید:

«ای جابر! همانا خدای تبارک و تعالی خلاق را سه دسته آفرید ... و [گروه سوم] پیشی‌گرفتگان، رسولان خدا و خاصان درگاه او از میان خلق می‌باشند، که خدا در ایشان پنج روح قرار داده است:

۱. ایشان را به روح‌القدس مؤید ساخت و به‌وسیله آن همه چیز را بدانند و بشناسند.
۲. ایشان را با روح‌ایمان مؤید ساخت و با آن از خدای عزوجل بترسند.
۳. آنها را به روح قوت مؤید ساخت و با آن بر اطاعت خدا توانایی یابند.
۴. آنها را به روح میل و گرایش مؤید ساخت و با آن اطاعت خدا را کنند و از نافرمانی‌اش کراهت جویند.
۵. در ایشان روح حرکت نهاد که با آن رفت‌وآمد کنند.

و در مؤمنین و اصحاب یمین، روح ایمان نهاد که با آن از خدا بترسند، و در ایشان روح قوت نهاد و با آن بر اطاعت خدا توانایی یابند، و در ایشان روح میل و گرایش نهاد و با آن خواهان اطاعت خدا گردند و در ایشان روح حرکت نهاد که با آن روح رفت‌وآمد کنند^۱» (همو، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۶).

کلمه «روح» در این حدیث شریف به معنای قوه و نیرویی است باطنی و معنوی که منشأ و مبدأ آثاری است که امام(ع) بیان می‌کند؛ زیرا رفت‌وآمد انسان و ترس او از خدا و شناختن و دانستن چیزها، آثار و اعمالی است که از انسان بروز می‌کند و این آثار ناچار باید مبدأ و علت و موجب و محرکی داشته باشند که هستی و قیامشان به آن باشد. از این رو کلمه «روح» در این روایت همان مبدأ و علتی است که سبب پیدایش این آثار گشته است.

در روایتی دیگر آمده است: راوی می‌گوید خدمت امام موسی بن جعفر(ع) رسیدم، به من فرمود: خدای تبارک و تعالی مؤمن را به وسیله روحی از جانب خود تأیید کند و هر زمان که مؤمن نیکی کند و تقوا پیش گیرد، آن روح نزد او حاضر است، و هرگاه گناه کند و تجاوز نماید، آن روح در آن وقت غایب شود. پس آن روح با مؤمن است و در زمان احسان و نیکی او از شادی به جنبش آید و هنگام بدی و گناه از او افول نماید. بندگان خدا! نعمت‌های خدا را (که ایمان و یقین است) به وسیله اصلاح نفس خویش (به سبب تقوا و ترک گناه) مراقبت کنید تا بر یقین شما بیفزاید و سودی نفیس و گران‌بها برسد. خدا رحمت کند بنده‌ای را که تصمیم خیری گیرد و انجام دهد یا تصمیم شری گیرد و از آن بازایستد. سپس فرمود: ما (اهل بیت) آن روح را به وسیله اطاعت خدا و عمل برای او فزاینده می‌کنیم^۲ (همو، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۶۸).

۱. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ ... فَالسَّاقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ (ع) وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ أَيْدُهُمْ بَرُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَ أَيْدُهُمْ بَرُوحُ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَيْدُهُمْ بَرُوحُ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ أَيْدُهُمْ بَرُوحُ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِ الْمِيمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللَّهِ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ» (كليني، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۷۲).

۲. «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي: "إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) أَيْدِ الْمُؤْمِنِ بَرُوحَ مِنْهُ، تَحْضُرُهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يُحْسِنُ فِيهِ وَ يَتَّقِي، وَ تَغِيْبُ عَنْهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَذْنِبُ فِيهِ وَ يَعْتَدِي، فِيهِ مَعَهُ تَهْتُزُّ سُرُورًا عِنْدَ إِحْسَانِهِ، وَ تَسِيخُ فِي النَّرَى

مرحوم علامه طباطبایی ذیل روایت مذکور بیان بدیعی دارد؛ از این منظر، خدا بر ایمان آثاری مترتب نموده که از آن جمله نوری است که در تمام افعال مؤمن ساری و جاری، و موجب تشخیص خیر از شر و نفع از ضرر است. این نور، بصیرت و ادراک است که از خواص حیات معنوی است؛ چنانچه نور ادراک حسی و خیالی در انسان و دیگر حیوانات حاصل نمی‌شود، مگر بعد از پیدایش حیات در آنها. این حیاتی که خدا برای مؤمن اثبات می‌کند، علاوه بر حیات مشترک او با کافر است. پس مؤمن دو حیات و کافر یک حیات دارد. در این موضع چنین استنباط می‌شود که مؤمن افزون بر روح مشترک همگانی، از روحی دیگر نیز برخوردار است و حیات ویژه مؤمن (حیات معنوی) برخاسته از این روح است.

پس خواص حیات از روح مترشح می‌گردد و اختلاف خواص ناشی اختلاف مبادی است. این روح، مرتبه رفیعه و فائقه روح است که به واسطه ایمان در مؤمن به شکوفایی رسیده و متناسب با فعل و حال مؤمن در او متکون، یا از وی جدا می‌شود؛ این گونه نیست که این روح به طور مطلق مستقر در مؤمن مستقر باشد، بلکه مستقر و مُستودع است. البته مغایرت این روح با روح انسان از حیث عدد نیست تا تعدد روح لازم آید، بلکه از حیث رتبه است. (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۶۶۶-۶۶۵).

نکته اخیر مرحوم علامه را دیگر مفسران نیز مورد توجه قرار داده‌اند؛ چنان که گفته‌اند: آخرین درجه نفس انسان در روایات «ارواح خمسه»، «روح القدس» نام گرفته است. مفاد روایات «ارواح خمسه» روح‌های جدای از هم نیست تا انسان دارای چند حقیقت باشد؛ بلکه مراد این است که حقیقت واحد نفس انسان، درجات طولی متعدد دارد؛ چنان که مؤمنان، درجات و مراتب طولی متعدد دارند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۴۷۷).

بنابر آنچه بیان شد، فرایند شکل‌گیری حیات طیبه در انسان به این صورت است که با ورود به فضای دین‌داری و ایمان و تمکن در این فضا، مرتبه فائقه روح او که به صورت استعداد در وی نهفته است، شکوفا می‌شود. ثمره ارزشمند این شکوفایی، ظهور حیاتی معنوی و طیب است که فوق حیات ظاهری می‌باشد.

عِنْدَ إِسَاءَتِهِ، فَتَعَاهِدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعْمَهُ بِإِصْلَاحِكُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ تَزِدُّوهُمُ يُقِينَا، وَ تَرْبِحُوا نَفْسًا ثَمِينًا؛ رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ، أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ". ثُمَّ قَالَ: "لَنْ تُؤَيَّدَ الرُّوحَ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَالْعَمَلِ لَهُ" (همان، ج ۲، ص ۲۶۸؛ فیض کاشانی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۱۰۱۳؛ حر عاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۲۹۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۱۹۴).

اوج حیات طیبه در انسان کامل

انبیا و اوصیای الهی که برترین مصداق انسان کامل‌اند، از مقام شامخ روح‌القدس برخوردار هستند؛ روح آنان به فعلیت محض بار یافته است و بر این اساس بالاترین رتبه حیات طیبه را از آن خود کرده‌اند. آنان به برکت آن مرتبه از روح و این درجه از حیات، به همه ذرات عالم احاطه علمی یافته‌اند و همه حقایق در منظر آنهاست.

امام خمینی (ره) می‌فرماید: «برای انبیا و اوصیاء (ع) مقام شامخی است از روحانیت که آن را «روح‌القدس» گویند؛ و به آن مقام احاطه علمی قیومی دارند به جمیع ذرات کائنات، و در آن روح غفلت و نوم و سهو و نسیان و سایر حوادث امکانیه و تجددات و نقایص مُلکیه نیست، بلکه از عالم غیب مجرد و جبروت اعظم است» (امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۵۴۵).

مفسر فرزانه معاصر آیت‌الله جوادی آملی نیز در این باره نوشته‌اند: «عالی‌ترین مرتبه حیات طیبه از آن انسان کامل است که خود کلمه طیبه تکوینی الهی است. انسان کامل "حی متألّهی" است که به فعلیت محضه بار یافته و از مراتب روح، آخرین مرتبه را که روح‌القدس است، حائز شده است. مردم همگی از روح نفخی "نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي" برخوردار و از حیات متکی بر آن بهره‌مندند؛ مؤمن به عنایت ازلی، مؤید به روح تأییدی "وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ" بوده و از حیات طیبه ایمانی ناشی شده از آن مُتَنَعِم است. لیکن مرحله عالی و کامل روح را که روح‌القدس است، خدا در انبیا و ائمه به ودیعه گذاشته است: "أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ". این روح که چیزی جدای از وجود آنان نیست، حقیقت بسیار متعالی است که عالی‌ترین مرتبه حیات که اوج حیات طیبه است را به آنان ارزانی می‌دارد و برکات فوق تصور بر این حیات ملکوتی مترتب می‌گردد» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱۱، ص ۱۶۵؛ ۱۳۸۹، ص ۲۲۹-۲۲۸؛ نیز ر.ک به: حسینی طهرانی، بی تا، ج ۱۶، ص ۲۳۶).

مؤلفه‌های بستر ساز تحقق حیات طیبه

بعد از بحث از چیستی حیات طیبه و چگونگی آن که با عنوان «فرایند تحقق حیات طیبه» مورد اشاره قرار گرفت، مناسب است مؤلفه‌هایی که زمینه‌ساز تحقق این حیات هستند را مورد توجه قرار دهیم. کتاب الهی عوامل و مؤلفه‌هایی چند را به‌عنوان بستر ساز تحقق این حیات بیان می‌کند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. اجابت دعوت خدا و رسول

یکی از مؤلفه‌های بسترساز تحقق حیات متعالی انسان، اجابت دعوت خدا و رسول او در آنچه انسان را بدان می‌خوانند، می‌باشد. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اجابت کنید خدا و رسولش را زمانی که شما را می‌خوانند به آنچه زنده‌تان می‌سازد» (انفال، ۲۴).

از این آیه شریفه به دست می‌آید که سبب اعدادی وصول به حیات طیّب، همانا اجابت دعوت خدا و رسول است. گرچه این حیات، افاضه الهی و بخششی ربانی است، لکن انسان جز به آراسته شدن به دین و اجابت دعوت رب‌العالمین مستعد این افاضه نمی‌گردد. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «برای آدمی یک زندگی حقیقی هست که اشرف و کامل‌تر از حیات و زندگی پست دنیایی اوست، و وقتی به آن زندگی می‌رسد که استعدادش کامل و رسیده شده باشد، و این تمامیت استعداد به وسیله آراستگی به دین و دخول در زمره اولیای صالحین دست می‌دهد؛ همچنان که رسیدن به زندگی دنیایی وقتی دست می‌دهد که نطفه‌ای رشد نموده، همچنان نمو کند تا استعدادش برای درک آن کامل شود؛ یعنی به صورت جنین درآید. ... آیه مورد بحث که می‌فرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ" اشاره به همان استعداد نموده و می‌فرماید: پذیرفتن و عمل کردن به آن دستوراتی که دعوت حقه اسلامی بشر را به آن می‌خواند، انسان را برای درک زندگی حقیقی مستعد می‌سازد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۵۶).

نکته شایان توجه آنکه، دعوت خدا و رسول که اجابت آن مایه حیات بشر می‌گردد، همان جریان هدایت الهی است که بشر را به رستگاری فرامی‌خواند. این هدایت باید مستمر و پیاپی باشد تا فیض آن شامل همه انسان‌ها تا فرجام حیات انسانی بر پهنه زمان و گستره زمین باشد. بر این اساس، بعد از حیات رسول خدا(ص)، فیض هدایت توسط امامان معصوم(ع) جاری می‌شود تا بشریت هیچ‌گاه از دعوت حیات‌بخش الهی محروم نباشد. با توجه به اینکه همه گروه‌های انسانی و امت‌ها دارای دعوت‌کننده‌ای هدایت‌گر هستند، خداوند متعال خطاب به رسولش می‌فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ [ای پیامبر!] تو همانا هشداردهنده‌ای، و [البته] برای هر قومی هدایت‌گری است» (عد، ۷). حدیث شریف ثقلین نیز که رسول خدا(ص) در آن فرموده: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ التَّقْلِينَ»

کتابِ الله و عترتی اهل بیته؛ من در میان شما دو متاع نفیس و گران قدر که کتاب خدا و عترتم باشد، باقی می‌گذارم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۲۱) مؤید این است که دعوت الهی توسط اولیای او برای همیشه جریان خواهد داشت. همین دعوت که در سیره و سنت معصومین تبلور می‌یابد، عامل حیات جان‌ها و نورانیت روان‌ها خواهد شد؛ چنان‌که امام باقر (ع) می‌فرماید: «إِنَّ حَٰدِثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ؛ همانا سخنان ما قلب‌ها و جان‌ها را زنده می‌سازد» (همان، ج ۲، ص ۱۴۴).

در دوران غیبت امام معصوم هم فیض هدایت و دعوت حیات‌بخش توسط فقها و عالمان دین استمرار می‌یابد.

۲. ایمان و عمل صالح

از دیگر مؤلفه‌های زمینه‌ساز تحقق حیات طیبه در انسان، ایمان و عمل صالح می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هرکس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات بخشیم، و مسلماً به آنان اجر بهتر از آنچه انجام می‌دادند، دهیم» (نحل، ۹۷).

آیه شریفه به‌صراحت بیان می‌دارد که حیات طیبه وابسته به ایمان و عمل صالح، و این دو از زمینه‌های اعدادی و بسترهای اصلی حیات معنوی و طیب می‌باشند. درست است که حیات را خدای حیات‌بخش اضافه می‌کند^۱، لکن حق تعالی به مؤمن اهل عمل صالح این حیات را اضافه می‌کند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «بِالْإِيمَانِ يُرْتَقَىٰ إِلَىٰ ذُرْوَةِ السَّعَادَةِ وَ نَهَايَةُ الْجُبُورِ؛ [انسان] به سبب ایمان، به مرتبه بالای نیک‌بختی و نهایت سرور و شادمانی ارتقا می‌یابد» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۳۴).

شایان ذکر است که حیات طیبه خود دارای درجات و مراتب است و به هر نسبت که انسان بر ایمان و عمل صالح خود بیفزاید، حیات طیبه او نیز موجودیت و شدت بیشتر یافته و بر درجات روحی و تعالی معنوی او افزوده می‌شود. در واقع حیات حقیقی انسان دارای مراتب و بطون است که این مراتب به‌صورت استعداد در متن آدمی به ودیعه نهاده شده است. مزین شدن به گوهر

۱. چنان‌که با آیه کریمه «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل، ۹۷) حیات‌بخشی را به خود نسبت می‌دهد.

دین و طی مراتب و درجات دین‌داری، استعدادهای ویژه انسان برای نیل به درجات والای حیات را شکوفا می‌کند.

۳. شکوفایی عقل و خرد انسانی

از دیگر مؤلفه‌های زمینه‌ساز تعالی معنوی و تحقق حیات طیبه در انسان، شکوفایی عقل و خرد انسانی می‌باشد.

عقل سرمایه بنیادین نهفته در انسان و پایه و اساس شخصیت اوست؛ هر کسی به میزانی که این سرمایه را شکوفا سازد، به همان میزان به تعالی معنوی و حیات طیبه واصل می‌شود. امام صادق (ع) می‌فرماید: «پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و علم از عقل سرچشمه می‌گیرند. عقل، انسان را کامل کند و رهنما و بینایی‌بخش او و کلید امور اوست، و چون [کسی] عقلش به نور خدایی مؤید باشد، دانشمند و حافظ و متذکر و باهوش و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و از کجاست و خیرخواه و بدخواه خود را بشناسد و چون آن را شناخت، روش زندگی و عوامل پیوند و نیز جدایی‌بخش خویش بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف به فرمانش مخلص شود و چون چنین کند، [سرمایه‌های] از دست‌رفته را جبران کرده و بر آینده مسلط گردد و بداند از کجا آمده و آمدنش بهر چه بوده و به کجا می‌رود؟ اینها همه از تأیید عقل است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۵).

۱. «دَعَاةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدَ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا ذَاكِرًا فِطْنًا فَهَمًّا فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهَ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَذْرِكًا لِمَا فَاتَ وَ وَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لَأَيَّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ». حضرت در جای دیگری می‌فرماید: «انْ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قُوَّتَهَا وَ عِمَارَتَهَا أَلْتِي لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِيَ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمْ الْفَانُونَ... عَرَفُوا بِهِيَ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ؛ همانا آغاز و اول همه امور و نیرو و آبادانی آن که هر سودی تنها به آن مربوط است، عقل است؛ عقلی که خدا آن را زینت بندگان و نوری برای آنها قرار داده است. بندگان با عقل هم خالق خود را و هم اینکه آنها مخلوقند، بشناسند؛ او مدبر و ایشان تحت تدبیر، و اینکه خالقشان باقی و آنها همه فانی می‌باشند... و با عقل تشخیص حسن و قبح (اعمال) داده شود و می‌فهمند تاریکی در جهل و نور در علم و دانایی است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۹).

انسان موجودی است که در او استعدادهای بالقوه فراوانی از جمله عقل نهفته است. عقل انسان قوه و استعدادی است که وی با آن به حقایق عالم وجود راه پیدا می‌کند و خیر و شر خویش را تشخیص می‌دهد. عقل ودیعه‌ای الهی است که در فطرت و سرشت انسان قرار داده شده است تا به وسیله آن حق از باطل تشخیص داده شود. عقل سرمایه خدادادی و گوهر نفیسی است که انسان به آن مزین شده تا از تاریکی جهل و گمراهی نجات یافته و معارف الهیه را با آن درک کند. خدای عزوجل عقل را نیرویی تعریف کرده که انسان در دینش از آن بهره‌مند شود و به وسیله آن راه را به سوی حقایق معارف و اعمال صالح پیدا نماید و آن را پیش گیرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۷). رسول خدا(ص) می‌فرماید: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ... وَ لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ؛ خدا چیزی بهتر از عقل به بندگانش نداده است ... همه عابدان در فضیلت عبادتشان به پای عاقل نرسند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۳).

این ذخیره الهی که به صورت گنجینه‌ای نهانی در باطن انسان است، سودآوری و غنابخشی‌اش تنها در صورتی است که شکوفا شده و مورد بهره‌برداری قرار گیرد. خدا از سر لطف و رحمتش انبیا را فرستاد تا با راهنمایی خود بشر را در استخراج و شکوفاسازی گنجینه‌های این عقل مدد رسانند. از این رو می‌توان گفت بالندگی عقل و فرهیختگی آن از اهداف اصلی انگیزش پیامبران است. حضرت علی(ع) در این زمینه می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ ... وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَقَائِنَ الْعُقُولِ؛ خداوند پیامبران را پی‌درپی فرستاد تا گنجینه‌هایی که در عقل‌ها پنهان است، آشکار سازند» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱).

رابطه عقل و تفکر

از مهم‌ترین عوامل شکوفاسازی عقل بشری، تفکر است؛ تا جایی که اصل عقل را «فکر» دانسته‌اند. حضرت علی(ع) فرمود: «أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ؛ اصل عقل، فکر کردن است» (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۴۱۷). عقل سرچشمه و کانون «تفکر» است که خود راهبردی مهم از راهبردهایی تعالی معنوی انسان به‌شمار می‌رود. قرآن کریم بیش از هر کتاب دیگری در مسیر فعال‌سازی عقل، خردورزی و تفکر قدم برداشته و مکرر انسان‌ها را با عبارت «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (ر.ک به: انعام، ۳۲؛ یوسف، ۳؛ انبیا، ۱۰؛ مؤمنون، ۸۰؛ قصص، ۶۰) مورد خطاب قرار داده و استعمال و به‌کارگیری عقل را از آنها

خواسته است؛ تا جایی که در مواردی که آنها از عقل و فکرشان استفاده نمی‌کنند، با لحن بسیار شدیدی آنها را توبیخ نموده است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم؛ [چراکه] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند ... آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری] آنها همان غافل‌اند» (اعراف، ۱۷۹).

شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «بدترین جنبنندگان در نظر خدا کدامند؟ آیا آنهایی هستند که ما آنها را نجس‌العین می‌خوانیم؟ یا بدترین حیوانات آنهایی هستند که ضرب‌المثل کودنی هستند؟ نه، بدترین جنبنندگان در نظر خدا و با مقیاس حقیقت عبارت است از انسان‌هایی که قوه عقل و تمیز به آنها داده شده است، ولی آن را به کار نمی‌اندازند و فکر نمی‌کنند» (مطهری، ج ۲۱، ۱۳۶۸، ص ۳۲).

ریشه مطلق‌پلیدی و زشتی در انسان همانا عدم تعقل و مهمل گذاشتن عقل و خرد می‌باشد؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ و [خدا] بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد» (یونس، ۱۰).

شکوفایی عقل و حیات طیبه

قرآن یکی از عناصر سازنده حیات انسانی و عوامل تکامل و تعالی وی را پرورش عقل و اندیشه می‌داند. انسان به‌وسیله رشد صحیح عقل و بهره‌برداری آن در جهت هدف آفرینش می‌تواند از ایمان و حیات طیبه برخوردار شود. در مقابل، قرآن کریم کافر را به جهت عدم تعقل و خردورزی، مرده فاقد حیات می‌داند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گرفتار تاریکی‌هاست و از آن بیرون‌آمدنی نیست؟ این‌گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند، زینت داده شده است» (انعام، ۱۲۲).

این آیه از نورانیت و حیات (معنوی) مؤمن و تاریکی و مرگ غیر مؤمن سخن می‌گوید. در صدر آیه مورد بحث، سخن از کسی است که خدا به او حیاتی ویژه و نورانیتی خاص داده، و در ذیل آن به‌نحو تقابل از کافرین سخن رفته است. از این تقابل معلوم می‌شود که کافر در فرهنگ قرآن مرده فاقد حیات (معنوی) است.

مفسر فرزانه معاصر آیت‌الله جوادی آملی در توضیح آیاتی دیگر که در سیاق این آیه است، نوشته‌اند: «قرآن از موحد به زنده [صاحب حیات معنوی و طیب] یاد می‌کند و کافر را برابر او قرار می‌دهد؛ یعنی انسان یا زنده است یا کافر: "لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ" (یس، ۷۰)، و این تقابل نشان زنده بودن موحد و مرده بودن کافر است؛ چنان‌که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: "وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ" (فاطر، ۲۲) و تو نمی‌توانی سخن خود را به گوش آنان که در گور خفته‌اند، برسانی! کسانی را که در قبر بدن و طبیعت گرفتارند و هم‌اکنون زنده‌به‌گورند، نمی‌توانی بشنوانی و هدایت کنی؛ یعنی کافر مرده است» (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۵۸۸؛ نیز ر.ک به: مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲۲، ص ۸۹).

قرآن بدترین جنبنندگان را که از حیات طیبیه انسانی محروم هستند، کافرانی می‌داند که از عقلشان استفاده نمی‌کنند. آری، عدم استفاده از عقل و خرد مساوق کفر است و محرومیت کافر از حیات طیبیه ریشه در فقدان تعقل و عدم شکوفایی عقل او دارد. قرآن یک‌جا می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ؛ قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند» (انفال، ۲۲)؛ در جای دیگر نیز می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛ بی‌تردید بدترین جنبنندگان پیش خدا کسانی‌اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی‌آورند» (انفال، ۵۵). از تدبیر در این دو آیه روشن می‌شود که در نظر خداوند متعال بدترین موجود، کافری است که اهل تعقل نبوده و فکر و عقلش را به کار نمی‌اندازد.

نتیجه

از آنچه بیان گشت روشن شد که حیات طیبیه نشئت‌گرفته از روحی جدید در انسان است. این روح گرچه از حیث نوپیدایش جدید است، لکن در واقع مرتبه فائقه روح است که با فراهم شدن بستر مناسب، به اذن الهی پدیدار شده است. این بعد شکوفاشده منشأ پیدایش حیاتی معنوی و

متعالی (حیات طیبه) در انسان می‌گردد. مراد از روح مذکور همان «روح‌الایمان» است که با اجابت دعوت خدا و رسول و با ایمان و عمل صالح و همچنین شکوفایی عقل، از جانب خدا افزوده شده و بر شاخسارش شکوفه‌های حیات طیبه می‌شکند و انسان واقعی که «حی متألّه» است را به ظهور می‌رساند.

در نگاهی واقع‌بینانه و برخوردار از بصیرت معنوی، هرگاه انسان در همین دنیا به کمال انقطاع نائل شود و به معدن عظمت (خداوند متعال) متصل گردد و روح او به عز قدس الهی مُعلق، و از باطن خود مورد نجوای الهی قرار گیرد و در پیشگاه خدا قیام به صدق عبودیت نماید و محقق به حقایق اهل قرب و در مسلک اهل جذب واقع شود، به‌نحوی که وردش ورد واحد و یکسره در یاد حضرت دوست استغراق یابد و در این مرحله همه حجاب‌ها از پیش چشم او برداشته شود و با وصول به مقام معرفت توحیدی، خدا را به عیان در مظاهر مشاهده نماید و از غیر خدا یکسره جدا شود و تجلی عظمت الهی، او را در مراقبتی خائفانه فرو برد و غایت آمال او مرافقت انبیا و استقرار در «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ» باشد، به حیات طیبه بار یافته و به حیات معنوی رسیده است. حیات طیبه گرچه «دنیویة‌الحدوث» است، لکن «اخرویة‌البقاء» می‌باشد، که «حیات عنداللهی» جاودانه، تبلور همین حیات است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور، ۱۳۷۹.
- صحیفه سجادیه، ترجمه حسین انصاریان، چ ۴، تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۹.
- ابن طاووس، علی بن موسی، الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۳، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق و مصحح: جمال‌الدین میردامادی، چ ۳، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.
- امام خمینی، سید روح‌الله موسوی، تقریرات فلسفه، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۱.
- _____، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۷۴.

- جوادى آملی، عبدالله، تسنیم، ج ۵، چ ۵، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
- _____، تسنیم، ج ۷، چ ۴، قم: اسراء، ۱۳۸۸.
- _____، تسنیم، ج ۹، چ ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۸.
- _____، تسنیم، ج ۱۱، چ ۲، قم: اسراء، ۱۳۸۷.
- _____، تسنیم، ج ۱۳، چ ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
- _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن)، ج ۲، قم: اسراء، ۱۳۸۳.
- _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم (مراحل اخلاق در قرآن)، جلد ۱۱، چ ۷، قم: اسراء، ۱۳۸۶.
- _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم (حیات حقیقی انسان در قرآن)، جلد ۱۵، چ ۲، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
- _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم (جامعه در قرآن)، جلد ۱۷، چ ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
- _____، امام مهدی «عج» موجود موعود، چ ۶، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
- _____، تفسیر انسان به انسان، چ ۵، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
- حر عاملی، محمدحسن، وسائل الشیعه، ج ۱۵، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۷.
- حسینی طهرانی، محمدحسین، امام‌شناسی، ج ۱۶، بیروت: دار المحجّة البيضاء، بی تا.
- خوانساری، محمد بن حسین، شرح غرر الحکم، چ ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، چ ۲، قم: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
- سعادت پرور، علی، سر الاسراء، ج ۱، قم: منشورات مکتبه التشیع، ۱۳۷۴.
- طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
- فیض کاشانی، محمد بن محسن، الوافی، اصفهان: مکتبه الامام امیرالمؤمنین علی (ع) العامه، ۱۳۶۵.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- _____، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، تهران: نشر نور، ۱۳۶۲.

- _____ ، کافی، قم: دار الحدیث للطباعة و النشر، ۱۳۸۷.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مطهری، مرتضی، ج ۳، ۲۲-۲۱ و ۲۵، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.